

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم سال بیست و دوم
آبان ۱۴۰۰ شماره ۲۶۰

امپریالیسم و روزیونیسم دست در دست هم در مورد افغانستان دروغ گفتند

فریبکاری در مورد واقعیت افغانستان حداقل از زمان کودتای روزیونیست‌ها بر ضد حکومت محمد داودخان و سپس بعد از تجاوز سوسیال امپریالیسم شوروی به افغانستان آغاز شد.

روزیونیست‌ها و از جمله حزب توده ایران در کشور ما با بوق و کرنای تبلیغاتی، بر زمین مناسب نفرت ضد سازمان سیا و نقش امپریالیست‌های آمریکا و انگلیس در تاریخ ایران، به نگارشی از توجیه کودتای روزیونیست‌ها و تجاوز روس‌ها به افغانستان پرداختند که تا زمان فرار مفتضحانه آمریکا از افغانستان ادامه داشت و تنها پیروزی طالبان بود که رسانه‌های جهانی را وادار کرد به انتشار حقایقی دست بزنند که تا به آن روز آگاهانه کتمان می‌کردند. شکست مرگبار و راهبردی آمریکا در افغانستان پرتوی جدید بر بررسی تاریخ مردم افغانستان می‌افکند.

هم روزیونیست‌ها و عمال سوسیال امپریالیسم روس در ایران و جهان و هم عمال امپریالیسم آمریکا و ناتو در وارونه جلوه دادن واقعیات جامعه افغانستان با نیت متحد به جعل اخبار، سانسور و تحریف واقعیات جامعه افغانستان دست می‌زدند تا تجاوز ضدانقلابی و امپریالیستی خویش را به سرزمین افغانستان توجیه کنند. این است که بسیاری مردم جهان هنوز هم دید روشنی نسبت به واقعیت رویدادهای افغانستان ندارند. این دنباله‌روی از بیگانگان متجاوز در افغانستان به آن منجر شده است که هیچکدام از این بیگانه‌پرستان، تجاوز ضدبشری شوروی و آمریکا را به افغانستان محکوم نکردند و از اشغال سرزمین افغانستان سخن نمی‌گفتند و نمی‌گویند، حتی پاره‌ای از آنها به حمایت آشکار از این تجاوز پرداختند، زیرا اشاره به اشغال می‌تواند دوران اشغال تجاوزکاران روس را به ذهن متبادر سازد و این خوشایند کسانی نیست که عمری را با دروغ‌های روزیونیست‌ها در مورد افغانستان سرکرده و مستعمره کردن این کشور را مورد تأیید قرار داده‌اند. امپریالیسم آمریکا تجاوز خودش را به افغانستان با مبارزه علیه «تروریسم» توجیه کرد. ولی این ... ادامه در صفحه ۲

سیاست تجزیه و خفه کردن ایران، یک سیاست امپریالیستی – صهیونیستی است

سیاست عمومی صهیونیسم و امپریالیسم به ویژه امپریالیسم انگلوساکسون

اخیرا نشریات ایران و بسیاری خبرگزاری‌های جهان از واکنش تند ایران نسبت به دسیسه آذربایجان – ترکیه – پاکستان – اسرائیل علیه منافع ملی ایران خبر داده‌اند. ایران با بسیج قوای نظامی خویش در مرز جمهوری آذربایجان در شمال غربی ایران به رزمایش نظامی دست زد که هشدار برای خانواده مافیائی علی‌اوف باشد. بعد از جنگ قره‌باغ و تسلیم حکومت دست‌نشانده آمریکائی ارمنستان به آذربایجان، توافقاتی در پشت پرده صورت گرفته و یا به ارمنستان تحمیل شده که به تدریج ماهیت آن برملا می‌شود.



تصویر دالان لاجین میان ارمنستان و قره‌باغ و منطقه راهروی زنگزور که قرار است به جمهوری آذربایجان فروخته شود.

از شایعات چنین بر می‌آید که رژیم علی‌اوف قصد دارد با یاری ترکیه و اسرائیل که از آذربایجان پایگاهی برای خود به خاطر نفوذ و رخنه‌گری در ایران ساخته است، منطقه‌ای حایل میان ایران و ارمنستان به وجود آورد و نخجوان را از طریق تصرف بخشی از خاک ارمنستان (منطقه زنگزور – سیونیک) که هم مرز ایران و راه ارتباطی با ارمنستان است و شریان ارتباط حیاتی ایران با ارمنستان محسوب می‌شود که در عین حال ارتباط میان ایران و اروپا را به وجود می‌آورد، قطع کند. نفرت ضد ایرانی اردوغان حیرت‌انگیز است. فراموش نکنیم که این نفرت گرگ‌های خاکستری ترکیه نسبت به فارس، گُرد، ارمنی، یونانی و روسی با علاقه و نزدیکی عامه مردم ترکیه با ملت ایران متفاوت است.

ارمنستان در حال حاضر از طریق دالان لاجین به قره‌باغ که بخشی از خاک آذربایجان ولی منطقه‌ای ارمنی نشین است ارتباط دارد. در مذاکرات سری که صورت گرفته است قرار است نخجوان از طریق دالانی در مرز ایران به سرزمین شرقی جمهوری آذربایجان وصل گردد که باید بخشی از منطقه آذربایجان محسوب شود و مرز مشترک ایران و ارمنستان از بین برود و در عوض در گوشه دیگری از خاک آذربایجان که جنبه راهبردی نداشته و بی‌اهمیت است، بخشی از خاک آذربایجان ضمیمه خاک ارمنستان شود. روشن است که اگر این توافق به ضرر ایران در پشت پرده و برای خفه کردن ایران صورت نمی‌پذیرفت نیازی به واکنش طبیعی و خشمگین ایران نبود. مثلا اگر آن بخشی که به ارمنستان ضمیمه می‌شد، بخش شمال غربی نخجوان بود که ارتباط ایران را با ارمنستان حفظ کرده و در عین حال ارتباط نخجوان با آذربایجان را تسهیل می‌کرد، جای اعتراض نبود، ولی با سیاستی که ترکیه و جمهوری آذربایجان با رهنمودهای اسرائیل اتخاذ کرده‌اند، هدفی جز تغییر جغرافیای منطقه و جغرافیای سیاسی منطقه ندارند و این تهدید آشکار علیه منافع ملی کشور ماست که به هیچ‌وجه نباید مرزهایی که به زور کشیده می‌شوند از جانب ایران پذیرفته شود. در اینجا سخن بر سر دخالت در امور داخلی یک کشور نیست، سخن بر سر آن است که در جمهوری آذربایجان سیاست دسیسه علیه ایران و خفه کردن ایران با یاری صهیونیسم و پان‌عثمانیسم صورت می‌پذیرد و در خدمت برهم زدن توازن منطقه است. این امر دیگر یک امر داخلی نیست، زیرا به تمام سیاست‌های اقتصادی، دیپلماتیک، جهانگردی، سوختی، تجاری، امنیتی و... ایران تأثیر فاحش گذارده و به میهن ما ایران صدمات جبران ناپذیر می‌زند. خانواده علی‌اوف با اعمال این سیاست، که توسط صهیونیسم اسرائیل، به همدستی با پان‌اسلامیسم و پان‌ترکیسم – عثمانیسم اردوغان متحقق می‌گردد موافق بوده و با آن همکاری کرده و آن را تأیید می‌کند.

خانواده علی‌اوف و بریتانیا

خانواده علی‌اوف بعد از استقلال جمهوری آذربایجان فوراً دست به دامن پرنس چارلز بریتانیایی گردید و با شرکت نفتی بزرگ بریتانیایی بریتیش پترولیوم به توافق رسید تا به میدان‌ها و ذخایر نفت باکو دست پیدا کند. حتی با تکیه به امپریالیسم بریتانیا تهدید کرد که برای مقابله با ایران به ناوهای جنگنده انگلستان اجازه می‌دهد در آب‌های دریای خزر از دکل‌های نفتی جمهوری آذربایجان حفاظت کنند. این نزدیکی جمهوری آذربایجان به سمت غرب عمری طولانی دارد. همین امر باعث شده که علی‌اوف بتواند به بهای فروش آذربایجان برای بقاء حکومت خویش در پی متحدینی برآید که از وی در مقابل نفوذ ایران و روسیه در منطقه حمایت کنند. این سیاست خانواده علی‌اوف همان تکیه به سیاست تفرقه‌افکنانه پان‌ترکیسم اتاتورک، حمایت از مساواتیست‌های آذری و همدستی با ژنرال دنسترویل^۱ انگلیسی در زمان انقلاب اکتبر و تأثیراتش در قفقاز بود.

به این جهت امپریالیسم انگلوساکسون، بریتانیا و آمریکا همراه با صهیونیسم بین‌الملل و پان‌ترکیسم، پان‌اسلامیسم نوع اخوان‌المسلمین و یا وهابیسیم در کنار آذربایجان قرار گرفته برای تضعیف ایران از طریق تجزیه ایران و خفقان سیاسی – اقتصادی کشور ما در شرایط تحریم و تهدیدات آمریکا کوشا گشته و وحدت نظر دارند. به این جهت نیز صهیونیسم هم در کردستان عراق و هم در جمهوری آذربایجان به ایجاد پایگاه‌های نظامی دست زده که منافع ملی ایران را شدیداً تهدید می‌کند و این امر را که مستقیماً برضد ایران است نمی‌شود در کادر عدم مداخله در امور داخلی جمهوری آذربایجان توجیه کرد. تمام تروریست‌های صهیونیستی برای کشتار دانشمندان اتمی ایران، رودن اسناد اتمی ایران، حضور پهپادهای اسرائیلی با پرواز از آذربایجان تا نقض حریم هوایی اصفهان و... با دست اسرائیل ... ادامه در صفحه ۳

امپریالیسم و رویزیونیسم ... دنباله از صفحه ۱

تروریست‌ها کس دیگری نبودند جز همان کسانی که از جانب امپریالیسم آمریکا و سازمان امنیت پاکستان و جهادیون وارداتی از طریق عربستان سعودی و نظایر آنها سال‌ها مورد حمایت آمریکا برضد تجاوز سوسیال امپریالیسم روس در افغانستان قرار داشتند و به آنها کمک‌های مالی، نظامی، انسانی، ایدئولوژیک و دیپلماتیک می‌شد. تعریف تروریسم از نظر امپریالیسم آمریکا فقط از منظر منافع این امپریالیسم مورد تفسیر قرار می‌گیرد. هر کس با ماست دوست است و هر کس ضد ماست شر و تروریست است. سازمان حماس در فلسطین و یا حوثی‌های یمن تروریست هستند، زیرا منافع امپریالیسم آمریکا و متحدانشان را رعایت نمی‌کنند، ولی بزرگترین دولت تروریست منطقه یعنی اسرائیل مظهر دموکراسی و رعایت حقوق بشر محسوب می‌شود، حتی اگر بزرگ‌ترین زندان جهان را در مورد اسارت مردم فلسطین بنا کند و اعضاء بدن جوانان مجروح فلسطینی را در بازار آزاد لیبرالی جهان به فروش برساند. آمریکا به جعل رویدادهای افغانستان نیاز داشت تا به استتار ماهیت ارتجاعی و تجاوزکارانه دخالت خود بپردازد.

امپریالیسم روس نیز روش بهتری از این رقیبش نداشت. تمام رسانه‌های آنها و ماشین‌های تبلیغاتی و ستون پنجم آنها در ممالک جهان به عنوان بلندگوهای مسکو تبلیغ می‌کردند که ارتش «سرخ» برضد تروریسم جهانی در افغانستان می‌رزد و در پی افشاء نقش سازمان سیا و سازمان امنیت پاکستان در حمایت از تروریست‌های اسلامی برضد منافع مردم افغانستان بوده و به خنثی کردن توطئه آنها مشغول است. آنها چهره جنایتکارانه گلبدین حکمتیار یکی از سران بیرحم مجاهدین افغانستان را که از دوران دانشجویی برضد کمونیست‌ها، بی‌خدایان و یا هر کس را که کمونیست تصور می‌کرد، به جهاد دست زده بود، در ملاء عام افشاء می‌کردند، ولی در خفا با همین گلبدین حکمتیار نشست مشترک می‌گذاشتند تا آنها را در قدرت سیاسی در افغانستان شرکت دهند و سیاست آشتی ملی را در پیش بگیرند که قربانی این آشتی ملی ببرک کارمل بود تا آنکه نجیب‌الله مسلمان این نوکر گورباچف آن را به بهترین نحوی به تحقق درآورد. گلبدین حکمتیار تا زمانی که در مقابل روس‌ها می‌جنگید و از جانب آمریکا حمایت می‌شد، تروریست و جانی بود ولی زمانی که به مذاکره با نمایندگان «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» پرداخت نماینده مردم افغانستان بود که باید در دولت آشتی ملی شرکت می‌کرد. رویزیونیست‌ها این حقایق را از چشم مردم جهان پنهان می‌داشتند زیرا تروریسم آنها هم از منظر همان تفسیر دوگانه آمریکائی تعریف می‌شد. هیچکدام از این دو امپریالیسم نمی‌خواستند واقعیت جامعه افغانستان روشن شود و تصویر آن را بر اساس منافع شوم خود ترسیم می‌کردند. واقعیت ولی این بود که اکثریت قریب به اتفاق مردم افغانستان که در روستاها زندگی می‌کردند و ۹۵ درصد مردم افغانستان بودند از حضور قوای اشغالگر خارجی چه روس و چه آمریکائی در کشورشان نفرت داشتند و برضد آن مبارزه می‌کردند. این مردم به شدت مذهبی بودند و هنوز هم هستند و در شبکه طبقاتی شیرتی، ایلی، طایفگی، قبیله‌ای و... گرفتار بودند و هنوز هم هستند و این واقعیات آن زمینه باروری بود که هر کس می‌توانست در آن نظریات

خویش را به سهولت بکارد. مردم افغانستان هیچگاه از حکومت کودتاگر تره کی و «حزب دموکراتیک مردم افغانستان» حمایت نکردند و آنها را عامل بیگانه دانستند که بودند. نه روس‌ها و عمالشان در داخل خاک افغانستان و نه آمریکائی‌ها و عمالشان در کابل پایگاه توده‌ای در روستاهای افغانستان نداشتند. اینکه مجاهدین افغان و یا طالبان و نظایر آنها قادر شدند پوزه امپریالیسم را در کشورشان به خاک بمالند، حاکی از نفوذ آنها به درست و یا نادرست در روستاهای افغانستان بود. آنها پایگاه طبقاتی در این کشور داشتند و از نفوذ در روستاها برخوردار بودند و حضورشان بیان واقعیت جامعه افغانستان بود و هست. اینکه ایدئولوژی آنها ارتجاعی است و راه حل‌های پیشنهادی ارائه شده آنها برای حل معضلات اجتماعی ضد مردمی، ضد دموکراتیک و به نفع ایدئولوژی ارتجاعی، و طبقات حاکمه و ریش سفیدان روستاهاست، تغییری در ریشه داشتن آنها در میان جامعه عقب‌مانده افغانستان و روستاهای آن نداشت. روس‌ها و آمریکائی‌ها هر دو تلاش داشتند جامعه مصنوعی و تخیلی خود را برای فریب افکار عمومی جهان طوری ترسیم کنند تا حضورشان را در افغانستان از بالای سر مردم مسلمان و متعصب افغانستان توجیه نمایند. فرار مفتضحانه آمریکا از افغانستان تمام این کاخ‌های رویانی خودفریبانه عوامل دشمن را درهم ریخت و مردم جهان متوجه شدند که تمام تبلیغات رسانه‌های گروهی در مورد افغانستان تا به امروز دروغ محض بوده است. به همین جهت است که رویزیونیست‌ها با مکاری در پی آن هستند که این شکست را انکار کرده و با توسل به تئوری توطئه مدعی شوند که هرگز شکستی در کار نبوده بلکه این ساخت و پاخت طالبان با آمریکا بوده است که به عنوان پیروزی طالبان عرضه می‌شود. به نظر آنها همه این رویدادها برنامه‌ریزی شده و ساختگی است. این عده می‌خواهند با تلاش بیهوده شاید بتوانند گذشته خود را نجات دهند آقای رحمت‌الله امیری کارشناس برجسته امور افغانستان که خودش قربانی ترور طالبان بوده است در برنامه کانال فونیکس در آلمان در اواخر ماه سپتامبر به نام «قدرت طالبان» بیان داشت: طالبان کنونی، طالبان سال ۲۰۰۱ نیست، «آنها هم منظم‌تر عمل کرده و هم در افغانستان با نفوذترند. ۶۰ درصد کشور را در اختیار دارند». وی اشاره می‌کند که دولت در مورد طالبان حقیقت را نمی‌گوید، پیروزی بر طالبان و شکستن کمر آنها حرف مفت است. دولت باید بپذیرد که طالبان یک نیروی قدرتمندی است که دارای نظم ارتشی و نظریات پخته اجتماعی می‌باشد. به طالبان نمی‌شود به عنوان یک مشت شورش برخورد کرد. این سخنان ایشان که قبل از فرار مفتضحانه آمریکا بیان شده بود، امروز چون واقعیت غیرقابل انکار در مقابل ماست. در همین برنامه اعتراف می‌شود که آنچه آمریکا و ناتو به افغانستان هدیه آوردند، تنها توسعه گورستان‌ها بود. زیرا اشغالگران با حمله به روستاها نهرهای خون جاری می‌ساختند و این جنایات را به عنوان مبارزه علیه «تروریسم» و «جهادیسیم» توجیه می‌کردند. نشر و تبلیغ آگاهانه اسلام‌ستیزی چاشنی بخشی از این مبارزه ایدئولوژیک غرب علیه مردم افغانستان بود تا خون آنها را مباح اعلام کند. آنها در قندهار زندان و شکنجه‌گاه ایجاد کرده بودند که در کنار زندان خوفناک بگرام در مزارشرف از نمادهای دفاع از «حقوق بشر» در افغانستان بود. فراموش نکنیم که آمریکائی‌ها افغان‌ها را

به عنوان «تروریست» به کامیون سوار کرده و کامیون‌ها را با شلیک مسلسل مشبک کرده و جنازه‌ها را برای این که خوراک گرگ‌ها شوند با الهام از «ارزش‌های جامعه غرب در بیابان‌ها می‌ریختند. فیلم این جنایت حتی در جشنواره فیلم در گوتنبورگ سوئد به نمایش گذارده شد. ویزیونیسم دشمن مارکسیسم - لنینیسم و همدست امپریالیسم است. آنها به زودی ناچارند از سوسیال امپریالیسم چین نیز به عنوان مظهر «کمونیسم» دفاع کنند و مجدداً به ستون پنجم امپریالیسم در منطقه بدل شوند. برای آنها سودجویی از تضادها و تحلیل مشخص از شرایط مشخص مطرح نیست، نوکری اجنبی برای آنها مهم است. از فردای پیروزی طالبان در افغانستان رسانه‌های امپریالیستی افشاء کردند که میلیون‌ها کودک افغانی در گرسنگی به سر می‌برند، وضعیت اقتصادی فاجعه‌آمیز است، از بهداشت خبری نیست. در افغانستان هرگز امنیت وجود نداشته است و حقوق زنان سنتاً و تاریخاً مورد لگدمال می‌شده است. روشن است که میلیون‌ها زن افغانی فاقد حقوق دموکراتیک بودند و هستند و همه آنها مانند مردان افغانی به شریعت اسلام احترام می‌گذارند و این وضعیت را به نادرستی به دلایل مادی به عنوان تقدیر پذیرفته‌اند. رسانه‌های امپریالیستی منتشر ساختند که قدرت دولت دست‌نشانده آنها همواره محدود به کابل بوده است و نه افغانستان. زنان افغانستان که تعدادشان به حدود ۱۸ میلیون نفر می‌رسد و در دهات و عشایر افغانستان زندگی می‌کردند هرگز از حقوق دموکراتیک و حق تعیین سرنوشت برخوردار نبوده‌اند. یعنی قوای اشغالگر آمریکا با تجاوز بیرحمانه خویش به افغانستان برای زنان افغانی کوچک‌ترین هدیه دموکراتیک به همراه نداشته است. در هیچکدام از روستاهای افغانستان امکان تدریس کودکان چه برسد به زنان وجود نداشته است و علیرغم این، یاران آمریکا با ناله سردهی و گریان به خیابان‌ها می‌ریزند و از دست رفتن «دستاوردهای» زنان افغانی در کسب حقوق دموکراتیک، عدم امکان ورزش و به طور مشخص بازی فوتبال برای زنان افغانستان، دوجرخه‌سواری زنان بی‌حجاب (بخوانید بدحجاب) در افغانستان، نابودی موسیقی، برچیده شدن عدالت و حکومت متکی بر قانون و... سخن می‌رانند و این نیت را دارند تا از افغانستان منظره‌ای ترسیم کنند که گویا این کشور دارای یک حکومت مدرن، ملی و دموکراتیک بوده و به همت اشغالگران «ارزش‌های دموکراتیک» جوامع غربی در این کشور در عرض بیست سال گذشته نهادهای عظیم بر باد می‌رود. روشن است که این تصویر با واقعیت جامعه افغانستان خوانائی ندارد.

واقعیت ولی غیر از این است. اشغالگران غربی ناتو به رهبری آمریکا به سرزمین افغانستان تجاوز کردند، صدها هزار انسان را در عروسی و عزا و عرصه‌های جنگ و مقاومت و با تحقیر مردم آزاده افغانستان به قتل رساندند، قتل عام‌های خویش را که با پهنادهای آمریکائی که از آلمان هدایت می‌شد و مرتب تکمیل و دقیق می‌گردید به بهانه مبارزه با تروریسم طالبان و اسلام‌ستیزی و اسلام‌هراسی تکمیل و توجیه کردند، به قاتلان مردم افغانستان نشان‌های افتخار دادند و از سربازان متجاوز خویش که با سرافکنندگی بعد از بیست سال به کشورشان بازمی‌گشتند،... ادامه در صفحه ۳

امپریالیسم و رویزیونیسم ... دنباله از صفحه ۲

تجلیل نمودند تا روحیه ارتش را بالا نگاه دارند و از خطر تضعیف و اعتراضات درونی بکاهند. تمام سلاح‌های مدرن خویش را در میدان‌های نظامی افغانستان به آزمایش گذارند و خاک این سرزمین را برای نسل‌ها بعد آلوده ساختند.

رژیم‌های حاکم در این کشور از کرزای گرفته تا اشرف غنی و عبدالله عبدالله بدون استثناء با اعمال زور و تقلب در انتخابات به قدرت رسیدند و قدرت خود را با تأیید نیروهای اشغالگر حفظ کردند. هیچکدام از این رهبران در کابل نماینده مردم افغانستان نبودند و عامل بیگانه محسوب می‌شدند. تمام مجلس افغانستان با اعمال نفوذ و در بالای سر اراده مردم افغانستان برپا شده بود و تقلبی و جعلی بود. در این کشور آزادی احزاب و مطبوعات وجود نداشت مگر اینکه در مدح اشغالگران صحنه آرائی می‌کردند. زندگی در کابل و برخی شهرهای بزرگ را که تنها بخش بسیار کوچکی از زندگی مردم افغانستان را در برمی‌گیرد، نمی‌توان به جای زندگی واقعی میلیون‌ها مردم افغانستان در سرتاسر کشور جا زد. زندگی همدستان اشغالگران و کولابوراتورها و طبقات مرفه ناچیز بورژوازی افغانی را که همه فرار را برقرار ترجیح دادند، نمی‌شود نماینده واقعیت زندگی مردم افغانستان جا زد.

دولت‌های بر مسند کار در دوران اشغال حتی دیگر به اعتراف اربابانشان، دزد و فاسد بوده‌اند و برای خود کاخ‌های رویای در چشم و هم‌چشمی با یکدیگر بنا نهاده بودند که در هیچ کجای دنیا نظیر چنین کاخ‌هایی را نمی‌توانید پیدا کنید و این در حالی بوده است که میلیون‌ها کودک افغانی در اثر سوء تغذیه به پوست و استخوان بدل شده‌اند. پرسش این است که این اشغالگران «تیزبین» نمی‌توانسته‌اند با «پهادی‌ها» خود این تفاوت‌ها و شکاف عظیم طبقاتی را در جامعه افغانستان تشخیص دهند؟ مسلماً می‌دانستند. شیوه زندگی عیاشی و بریز و بپاش طبقه ناچیز و مرفه حاکمه امری نبود که از چشم انسان‌ها و مخبران جراید اروپایی پنهان بماند، ولی مصالح نیروهای اشغالگر حکم می‌کرد برای توجیه ادامه اشغال افغانستان در نزد افکار عمومی کشورشان مرتب دروغ بگویند و برای این نیست، زنان افغانستان را به عنوان قربانی و کالای تبلیغاتی رسانه‌ای جلو انداخته از آنها ابزار تبلیغاتی مدرن بسازند و مدعی شوند که نیروهای اشغالگر «ارزش‌های غربی» را به افغانستان برده، به زنان حقوق دموکراتیک داده، حجاب اجباری را از میان برداشته و شیوه زندگی غربی را برایشان به ارمغان آورده و آنها به پاس سر اشغالگران حق تحصیل دارند. دوچرخه‌سواری چند نفر زن افغانی آنهم در معیت مردان و پلیس افغانستان تا مبدا مورد تعرض مردان افغانی و نه گروه طالبان قرار گیرند، منبع تبلیغاتی شده بود که با مصاحبه‌های ساختگی با چهره‌های نگران، با تکیه بر نگرانی از نابودی حقوق زنان افغانی، جنایات اشغالگران را توجیه نمایند. هیاو بر سر حقوق زنان در افغانستان پرچمی شده است که در سایه آن حقوق میلیون‌ها زن افغانی و میلیون‌ها مرد افغانی یعنی حق حاکمیت ملی، حق تعیین سرنوشت ۳۸ میلیون افغانی زن و مرد افغانی در پرده افتد و یا ضایع شود. فراموش نکنیم که در همان کابل «دموکراتیک» و «آزاد» بر اساس سنت جامعه افغانستان اکثریت قریب به اتفاق زنان افغانی با حجاب بیرون می‌رفتند و به تبلیغات رسانه‌ای که با زندگی مردم

افغانستان بیگانه بودند وقعی نمی‌گذاشتند. زنان افغانستان نیز قربانی تبلیغات اشغالگران و هوچی‌بازان سیاسی هستند. تاریخ مبارزه مردم افغانستان در شهرهای بزرگ نشان نمی‌دهد که این زنان افغانی و تمام آن کسانی که امروز برای فرار آمریکا با چهره‌های گریان به خیابان‌ها می‌آیند برضد اشغال کشورشان در این مدت بیست سال اعتراض کرده باشند. حزب ما به خاطر نمی‌آورد که مبارزه‌ای برضد رشوه‌خواری و دزدی رهبران دست‌نشانده افغانستان در کابل انجام شده باشد و یا ساکنان کابل و هرات و نظایر آنها خواهان آزادی احزاب و رفع سانسور شده باشند. حزب ما به خاطر نمی‌آورد که این معترضان امروزی به انتخابات‌های تقلبی دیروزی و نقض حقوق دموکراتیک و یا اعتراض به قربانیان پهادی‌های آمریکائی اعتراضی داشته می‌بودند. حزب ما به خاطر نمی‌آورد که وقتی «دادگاه» اروپا «گئورگ کلاین» (Georg Klein) که مسئول قتل عام بیش از صد نفر زن و کودک افغانی در ماجرای بمباران ماشین نفت کشی در قندوز افغانستان بود را تبرئه کرد، نمایشات اعتراضی توسط بانوان افغانی که هموطنانشان را به قتل رسانده بودند صورت گرفته باشد. این است که در تحلیل اوضاع افغانستان نباید شرط احتیاط را از دست داد و مرعوب فضای ساختگی و برنامه‌ریزی شده و یا خودبخودی قرار گرفت.

روشن است که نیروهای دمکرات، انقلابی و کمونیست افغانی و ایرانیان مترقی که زیر پرچم معصومه علی‌نژاد آمریکائی سینه نمی‌زنند، باید از هر مبارزه دموکراتیک و مطالباتی مترقی در افغانستان دفاع کنند. کمونیست‌ها همیشه از تساوی حقوق اجتماعی زن و مرد حمایت کرده و می‌کنند. ولی باید هشیاری خویش را در این مبارزه حفظ کنند و مرز تمایزی میان خود و آن کسانی بکشند که مخالف پایان تجاوز آمریکا در افغانستان بوده‌اند و «حقوق زنان» را پرچمی ساخته‌اند تا بر اسارت همه مردم افغانستان صحنه بگذارند. باید برضد تضییقات طالبان و برای یک افغانستان پیشرفته، مدرن، دموکراتیک مبارزه کرد، ولی این مبارزه باید در چارچوب استقلال و تمامیت ارضی افغانستان و احترام به آن و بیان نفرت از تجاوزگران و اجنبی‌پرستان صورت گیرد. در غیر این صورت هر مبارزه دموکراتیک مردم افغانستان اعم از زن و با مرد را می‌توان بیان حسرت دوران اسارت و آرزوی بازگشت آن تعبیر کرد. روشن است که نیروهای اشغالگر به خوبی از این وضعیت در افغانستان، نقض دموکراسی و سرکوب حقوق بشر، انتخابات تقلبی، شب‌گردی‌های ۲۰۰ هزار نفر نیروی خصوصی «پلاک واتر» در روستاهای افغانستان و دزدی‌های دولتمردان با خبر بودند و چه بسا یقیناً ژنرال‌های آمریکائی نیز بودند که سهم خود را از سران افغانی و هزینه‌کردن‌های بی حساب و کتاب آنها و از گنج یغمای دلارهای آمریکائی تقاضا و دریافت می‌کردند و از این طریق بار خود را برای همیشه بسته‌اند. این تجاهل آمریکا که گویا غافلگیر شده و از خودکامگی و فساد رهبران افغانی خبر نداشته است، بی‌شرمانه است. وقتی در انتخابات تقلبی و فرمایشی علیرغم همه تدارکات پیش‌بینی شده، آقای عبدالله به جای اشرف غنی پیروز شد، دخالت‌گری آمریکا برملا شد و با پا در میانی و دخالت آشکار وزیر آمریکائی دخالت در امور داخلی همه کشورهای جهان، یعنی آقای «مایکل ریچارد پامپیو» (Michael Richard Pompeo) که سابقاً به مدت یک سال اداره‌کننده سازمان

اطلاعات مرکزی «سیا» بود، به زور و با آبرو ریزی و حتی بی‌توجهی به افکار عمومی اشرف غنی فراری را بر مسند کار به جای برنده انتخابات آقای عبدالله عبدالله برگمارد. «ویلیام دی هارتونگ» (William D Hartung) ^۱ در ارزیابی خود از وضعیت افغانستان به صراحت می‌گوید: «نتیجه استفاده از پهادی که با مقاومت مردم افغانستان روبرو شد افزایش تعداد طالبان بود». ما در این باره باز سخن خواهیم گفت زیرا سرنوشت مردم افغانستان با تاریخ، فرهنگ و سنن جامعه ایرانی نیز پیوند دارد و افشاء دشمنان مردم افغانستان و دراز کردن دست دوستی و همبستگی به سوی آنان برای منافع ملی ایران نیز دارای اهمیت می‌باشد. و در این راستا باید دروغ‌های همدستان تجاوزکاران به افغانستان را برملا نمود.

۱: ویلیام دی هارتونگ مدیر پروژه تسلیحات و امنیت در مرکز سیاست بین‌الملل است. وی همچنین یک پژوهشگر ارشد در برنامه استراتژی آمریکایی بنیاد نیویورک و در گذشته مدیر مرکز منابع تجارت اسلحه در موسسه سیاست جهانی بود.

سیاست تجزیه ... دنباله از صفحه ۱

در تحت حمایت خانواده علی‌اوف در آذربایجان صورت می‌گیرد که اعلام جنگ آشکار با ایران است. خانواده علی‌اوف مطابق موازین جهانی موظف است جلوی تحریکات و نقض امنیت همسایگانش را که منبع اصلی آن در کشور خودش قرار دارد، بگیرد. این یک قاعده و عرف جهانی است. در این جمهوری دشمنان ایران در زیر نظارت خانواده مافیائی علی‌اوف به برائی کاردی مشغولند که سر گربه ایران را ببرد. مسخره خواهد بود بر این واقعیت چشم پوشید و وقتی کار از کار گذشت اشک تمساح ریخت. امروز به نظر می‌رسد که در ایران دوران تسلط مافیای خانواده رفسنجانی که در عرصه بین‌المللی منافع ملی ایران را وجه‌المصلحه جیب گشاد خانواده خویش می‌کرد به سر رسیده است و باید هشیار بود که این فاجعه مجدداً تکرار نشود. ایران قرار است یک دالان تجاری و راهبردی از خلیج فارس در بندر چاه‌بهار به ارمنستان و روسیه بکشد که جنوب ایران را از طریق مرز مشترک کنونی با ارمنستان به گرجستان، روسیه و اروپا وصل می‌کند. قرار است که روسیه در این زمینه سرمایه‌گذاری کند و به این ترتیب تمام محصولات کشور هندوستان از طریق ایران با دوزدن پاکستان به اروپا می‌رسد.

این جاده برای ایران هم از نظر اقتصادی و هم جغرافیای سیاسی بسیار مهم و حیاتی است. به همین جهت نیز به یکباره سر و کله پاکستان نیز در عملیات مشترک نظامی با ترکیه و جمهوری آذربایجان زیر نظارت صهیونیسم و امپریالیسم انگلوساکسون پیدا می‌شود. پاکستان موافق فروش بخشی از خاک ارمنستان به جمهوری آذربایجان است تا راه ارتباطی و شریان حیاتی اقتصادی ایران به اروپا و به طریق اولی راه نزدیکی هندوستان به اروپا قطع گردد. این اقدام پاکستان نشانه دشمنی این کشور با ایران است و مسلماً در آینده نتایج مثبتی چه در مورد افغانستان و چه در مورد منطقه بلوچستان و چه در مورد جمهوری آذربایجان به بار نخواهد آورد. نزدیکی طالبان، پاکستان و ترکیه - عضو ناتو و نیروی اشغالگر در افغانستان - در اداره فرودگاه کابل و اعمال نفوذ ترکیه در افغانستان از طریق دارو دسته ژنرال دوستم ... ادامه در صفحه ۴

امپریالیسم آمریکا تروریست، متجاوز، تشنج‌آفرین، ناقض حقوق اساسی انسان‌ها و دشمن شماره یک بشریت است.

سیاست تجزیه ... دنباله از صفحه ۳

را که به ترکیه فرار کرده است باید از این دریچه نگاه کرد. از این ببعد پاکستان با یاری عربستان سعودی و قطر به تحریکات تروریستی در شرق ایران و تخریب در توسعه بندر چاه‌بهار دست خواهد زد و این در حالی است که ترکیه نیروهای جهادپرست داعش را که در جنگ جمهوری آذربایجان و ارمنستان از آنها استفاده کرده بود، در شمال ایران فریب می‌کند تا از وجودشان برای تخریب و بمب‌گذاری در ایران زیر نظر صهیونیسم جهانی و با همدستی ناسیونال‌شونیست‌های ترک آذری که با شعار نژادپرستانه و فاشیستی مرگ بر «فارس» کرد، ارمنی» در تبریز به نمایش همبستگی با پان‌عثمانیسم در جنگ قره‌باغ دست زده بودند، استفاده کند. طبیعی است که نیاز به استدلال خارق‌العاده ندارد که منافع ملی ایران در خطر شدید قرار دارد و نمی‌توان نسبت به این وضعیت بی‌تفاوت باقی ماند.

راه حل

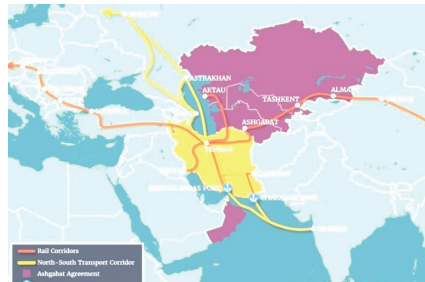
در درجه نخست باید تلاش کرد که این مسئله مهم را بر اساس دوستی و تفاهم متقابل، سود متقابل و حسن همجواری حل کرد. مسلمان در اینجا پای جمهوری آذربایجان و به ویژه ارمنستان در میان است و ربطی به ترکیه ندارد. ترکیه و اسرائیل با تمام قوا کوشش خواهند کرد از حل این ماجرا جلوگیری کنند. نقش دولت ارمنستان اگر منافع ملی کشور خودش را مد نظر قرار دهد، ناگفته روشن است و باید به نزدیکی با ایران بپردازد و مانع شود که مرز مشترک ایران و ارمنستان به زور جا به جا شود و صدمه ببیند. معلوم نیست که آیا حکومت آمریکائی ارمنستان را که محصول یک انقلاب مخملی بود، عمال مافیای جهانی با همدستی صهیونیسم خریده‌اند یا خیر؟ معلوم نیست مردم ارمنستان تا به چه حد از مواقع ماجر با خبرند و به عواقب و نتایج این دسیسه برای بقا و حیات خود به درستی پی‌برده‌اند؟ به این جهت لازم است که سرمایه‌گذاری روی آگاه کردن مردم ارمنستان برای ایجاد موج مخالفی با این دسیسه بسیار مهم که قرار است بخشی از خاک ارمنستان در منطقه زنگرور را به آذربایجان ببخشند، ارجح دانست و برای تحقق آن فعال شد. می‌شود به صورت بدیل پیشنهاد جمهوری آذربایجان در مورد تعویض منطقه زنگرور، تصاحب ضلع شمال غربی منطقه نخجوان آذربایجان را در ازاء آن در قالب یک پیشنهاد به ارمنستان عرضه نمود که در عین حال خیانت دوران رضاخان قلدر را که منطقه قره‌سو ایران را به ترکیه اتاتورک حاتم طائی‌وار بدون تأیید مجلس و مردم ایران بخشیده بود، تا یک مرز مصنوعی مشترکی میان ترکیه و جمهوری آذربایجان در منطقه نخجوان ایجاد شود، جبران کرد. این بخشش غیرقانونی بود و هست و ایران باید سیاست بازپس‌گیری این بخش از خاک ایران را در دستور سیاست خارجی خود قرار دهد.

تحریکات در کردستان عراق و ایجاد پایگاه ضد

ایرانی

تحریکات ضدایرانی در کردستان عراق به یاری امپریالیسم اشغالگر آمریکا و عمال صهیونیست‌ها ادامه دارد. کردهای ناسیونال‌شونیست ضدایرانی و ضدعرب دیگر پنهان نمی‌کنند که به عنوان عامل دست‌نشانده

صهیونیسم جهانی عمل می‌کنند و خواهان استقرار اسرائیل دوم در منطقه با سوءاستفاده از ناآرامی‌های موجود در عراق هستند. کردهای ناسیونال‌شونیست چه در ایران و چه در عراق موافق تجاوز امپریالیسم آمریکا به عراق و قتل عام مردم عرب زبان عراق بودند. حمایت از حقوق بشر آنها ماهیت قومی و نژادی دارد. کردستان عراق پایگاه تجاوز جرج بوش به عراق و در آینده تجاوز به ایران است. به این جهت نابودی پایگاه‌های اسرائیل در عراق و همدستان کرد آنها برای بقاء ایران، جغرافیای



تصویر راه ارتباطی تجاری راهبردی ایران از جنوب به شمال غربی و اروپا

سیاسی منطقه و خنثی کردن تحریکات صهیونیسم و امپریالیسم در منطقه جنبه حیاتی دارد. در کردستان عراق نیز کسی نمی‌تواند واکنش طبیعی ایران را نسبت به صهیونیسم و ناسیونال‌شونیسم ضدایرانی، دخالت در امور داخلی عراق جلوه دهد. چگونه می‌شود ناظر آن بود که کسانی در کردستان عراق در پی آموزش ارتش متجاوز هستند که می‌خواهد به ایران حمله کرده و با رهبری صهیونیسم و امپریالیسم ایران را تجزیه کند و در مقابل آن واکنش نشان نداد و خود را به خواب زد. چگونه می‌شود نظاره‌گر آن بود که از طریق کردستان عراق تروریست‌های جهادی و تجزیه‌طلب با پول عربستان سعودی وارد ایران شده و به تخریب و ترور در خوزستان و کردستان مشغولند. اقلیم کردستان عراق قادر نیست امنیت مرزهای مشترک با ایران را تأمین کند و این بنا بر منشور جامعه جهانی وظیفه هر کشوری است تا از ایجاد بحران‌های منجر به درگیری در مرزهایش جلوگیری کند. مسئولیت عبور تروریست‌های جهادی و تجزیه‌طلب از مرزهای همسایگان به داخل خاک ایران چه تروریست ترک، چه داعش خراسانی و یا تروریست عرب و کرد به داخل خاک ایران بر عهده کشورهای همسایه است. کشور ما ایران از چهار طرف مورد تهدید قرار گرفته است. دسیسه ترکیه، آمریکا، ناتو برای نابودی لبنان و سوریه برای ممانعت از دسترسی ایران به دریای مدیترانه علیرغم بسیج داعش و ایرانی‌های خودفروخته‌ای که از تجاوز به افغانستان، لیبی، عراق حمایت می‌کردند و مبارزات ملی سازمان حماس را در خدمت به صهیونیسم اسرائیل محکوم می‌نمودند، با شکست روبرو شده است. این سیاست تفرقه‌افکنانه صهیونیسم مفتضحانه شکست خورده است. ولی دشمنان ایران دست بردار نیستند و می‌خواهند تلافی شکست خود در سوریه را در آذربایجان جبران کنند و اسرائیل دوم را در آنجا بنا نهند.

خانواده علی‌اوف

یک مستبد مافیائی است که یک الیگارشی مافیائی از خانواده خویش و عوامل پرنفوذ سازمان امنیت جمهوری آذربایجان فدراسیون شوروی به وجود آورده است که

میلیاردها دلار پول زحمتکشان آذری را به حساب‌های خصوصی خویش در اروپا و آمریکا می‌ریزد و به عیاشی مشغول است. در اسناد منتشر شده پاندورا چندین بار نام این خانواده فاسد برملا شده است که تنها برای ایجاد محبوبیت برای خویش سازمانی ایجاد کرده که سیاستمداران اروپائی و آمریکائی را مزدور خویش نموده است. در اسناد پاندورا می‌آید که الهام علی‌اوف رئیس جمهور آذربایجان و اعضای خانواده‌اش از افرادی هستند که نامشان در این اسناد برملا شده است. آنها ظاهراً از طریق شرکت‌هایی فراسرزمینی، املاکی به ارزش ۷۰۰ میلیون دلار در بریتانیا خریده‌اند. این دزدی‌ها تنها یکی از ارقام دزدی خانواده علی‌اوف است. طبیعتاً این ثروت دزدی شده که در بانک‌های ممالک امپریالیستی مدفون است هر لحظه می‌تواند توسط حکومت‌های این کشورها بالا کشیده شود. سرنوشت میلیاردها ثروت بی‌زبان معمرقذافی در مقابل ماست که خودکامگان باید از آن بیاموزند. ممالک امپریالیستی تمام ثروت‌های ایران در بانک‌های خویش را مسدود کرده، بالا کشیده‌اند و هم اکنون همین روش را با ذخایر دولت افغانستان در غرب انجام می‌دهند. خانواده علی‌اوف خانواده‌ای خریدنی است و تنها برای بقاء موجودیت خویش بر سر گردنه تقلا می‌کند. سرنوشت مردم جمهوری آذربایجان و منطقه قفقاز و ایران برای وی پیش‌روی ارزش ندارند. این است که حمایت از جریان‌های دموکراتیک که به نفع مردم آذربایجان بوده و به افشاء این مافیای سرگردنه مشغولند، به نفع همه خلق‌های منطقه است. مخالفان خانواده مافیائی رفسنجانی در ایران باید به این عرصه مبارزه روشنگرانه و دوراندیشانه توجه کنند. مردم جمهوری آذربایجان از این خانواده همدست ترکیه و اسرائیل متفرند.

تحریکات در آذربایجان

تبلیغ نفرت قومی و ناسیونال‌شونیسم گرگ‌های خاکستری در جمهوری آذربایجان توسط اندیشمندان ترکیه که در پی توسعه پان‌ترکیسم است، ابزاری در دست خانواده علی‌اوف است تا مردم برادر ما در کشور جمهوری آذربایجان را علیه مردم ایران تحریک کند. ترکیه واقف است که نزدیکی دینی، تاریخی، فرهنگی، خویشاوندی مردم جمهوری آذربایجان با مردم ایران بیشتر است تا به یک مشت پان‌اسلامیست - پان‌ترکیست توسعه‌طلب. مردم جمهوری آذربایجان بارها دوستی و نزدیکی خویش را با مردم ایران و همبستگی خویش را با ایرانیان نشان داده‌اند و این امر بویژه در مصاحبه‌های اخیر صدا و سیما آذربایجان با مردم باکو نسبت به واکنش جمهوری اسلامی در مورد سیاست‌های تفرقه‌افکنانه مثلث آذربایجان - اسرائیل - ترکیه به چشم می‌خورد. این در وضعیتی بود که دولت علی‌اوف تلاش می‌کرد مردم آذربایجان را علیه ایران تحریک کند و این سیاست با شکست روبرو شد و مردم باکو به صراحت از نزدیکی به ایران دفاع کردند. ترکیه به جز نزدیکی زبانی که آن هم مزیت استثنائی نیست، پیوند روانی با مردم جمهوری آذربایجان ندارد. لنکرانی‌ها، تات‌ها، تالش‌ها در شرق و جنوب شرقی جمهوری آذربایجان حتی تا به امروز خود را ایرانی می‌دانند و حاضر نیستند گوشت دم توپ صهیونیسم و پان‌ترکیسم عثمانی علیه ایران قرار بگیرند. طبیعی است که یک دولت هشیار و دوراندیش در ایران باید بردوستی ملت‌های ... ادامه در صفحه ۵

با تسلط رویونیسم در حزب طبقه کارگر، ماهیت پرولتری حزب تغییر می‌کند

سیاست تجزیه ... دنباله از صفحه ۴

آذربایجان و تاریخ و فرهنگ مشترک آنها تکیه کند. مافیای رفسنجانی که بر سر کار آمده بود بیشترین ضربه تخریبی را به روابط ایران و آذربایجان زد و این بازنگری تاریخی باید به تحکیم نزدیکی دو ملت منجر شود. تبلیغ نفرت ضدفراس، کرد و ارمنی یک مبارزه ایدئولوژیک است تا پیوندهای قدرتمند میان فرهنگ ایران با ملت آذربایجان در شمال ارس را بگسلد و دشمنی را میان آنها دامن زند. تنها با دوستی و تکیه به تاریخ و فرهنگ مشترک، مناسبات و مراوده میان مردم ایران و آذربایجان امکان دارد که این تبلیغات فاشیستی پان ترکستی عثمانی ها را خنثی کرد. توجه به سنت نوروزی، جشن گرفتن مشترک نوروزی با همه خلق های قفقاز و آسیای میانه که در این دایره فرهنگی می گنجند به تحکیم این دوستی و میراث تاریخی یاری می رساند و تبلیغات نفرت انگیز گرگ های خاکستری در ایران را که ستون پنجم ترکیه هستند خنثی می نماید. ولی رژیم جمهوری اسلامی در گذشته به جای تکیه به ریشه های دوستی تاریخی و خویشاوندی بین دو ملت بر تبلیغ خرافات مذهبی و حجاب اسلامی و شرعیت شیعه تکیه کرد و مردم جمهوری آذربایجان را مجبور کرد که میان عقب ماندگی، فقر و مدرنیسم، مدرنیسم غربی را برگزینند. این فاجعه محصول دوران حکومت های اصلاح طلبان و سیاست خارجی غرب گرای آنها نیز هست.

نقش ترکیه

دولت ترکیه با این تغییر مرز ارمنستان با ایران موافق است زیرا نه تنها انتقام شکست خود در سوریه را از ایرانی ها می گیرد، بلکه راه خویش را بدون گذشتن از ارمنستان از طریق قره سو، نخجوان و آذربایجان به دریای خزر باز می کند. این امر یک راه ارزان قیمت تجارتی در اختیار ترکیه برای افزایش نفوذش در آذربایجان و ممالک حاشیه دریای خزر قرار می دهد. این سیاست ترکیه طبیعتاً یک سیاست راهبردی و به ضرر خلق های منطقه و در خدمت امپریالیسم ناتو و صهیونیسم است. این تغییر جغرافیای سیاسی منطقه به ضرر ارمنستان است که ترکیه می تواند از این کشور که به جز ایران با سایر همسایگان خود درگیری دارد، لقمه چربی برای پان ترکسیم بسازد و در محاصره خفقان انگیزی قرار دهد. معلوم نیست کدام فشار خارجی به ارمنستان و یا کدام وعده های سرخرمن به رئیس جمهور آمریکائی آنجا آقای «نیکول وواپی پاشینیان»، وی را به سکوت واداشته است. این وظیفه دولت ایران است که با تکیه بر مردم ارمنستان این سکوت مشکوک را درهم شکسته و مردم ارمنستان را در مورد عواقب این حقارت آگاه گرداند.

ترکیه به این طریق از رشد اقتصادی ایران جلو گرفته به مرجعی برای باج گیری از ممالک آسیا بدل می شود. آنها می خواهند همه ممالک آسیائی را وادار کنند برای ایجاد ارتباط با بازار اروپا راه ترکیه را انتخاب کنند که همیشه بتواند به عنوان عامل فشاری در دست بلندپروازی ها و سیاست های توسعه طلبانه و خرابکارانه ترکیه مورد بهره برداری قرار گیرد.

ترکیه از این گذشته در همدستی با اسرائیل و اجرای نقشه های شوم امپریالیسم انگلوساکسون - ترکیه - اسرائیل و جمهوری آذربایجان در پی تجزیه قومی

در ایران است و در این عرصه از زمان محمد رضا شاه پهلوی فعال بوده و در میان ستون پنجم خود در ایران ریشه دوانده است. به این جهت باید میان تجزیه طلبی و همدستی با صهیونیسم و امپریالیسم از یک طرف و خواست های دموکراتیک مردم آذربایجان که مورد سوء استفاده قرار می گیرند تفاوت گذارد و به آن توجه کرد. ولی نباید فراموش کرد که توجه به ارزش دموکراسی در مورد یک خلق زمانی معنی و مفهوم دارد که در عرصه کل جامعه ایران دموکراسی جای مطلوب خود را پیدا کند. دموکراسی به صورت وصله پینه وجود ندارد.

دولت ترکیه از زمان جنگ قره باغ تروریست های جهادی را وارد آذربایجان کرده است که در مرزهای شمال ایران پرسه می زنند و به داخل خاک ایران نفوذ کرده و می کنند. بخشی از این تروریست ها به زبان ترکی تکلم می کنند که آنها را برای اقدامات تروریستی زیر نظر مشاوران امنیتی ترکیه و اسرائیل به داخل خاک ایران گسیل داشته اند تا با انجام اقدامات تروریستی، ایجاد اغتشاش، ترور، زدودن امنیت زمینه هرنوع خرابکاری، تجزیه طلبی، تجاوز خارجی را فراهم آورند.

برخورد قدرت های بزرگ جهانی

در مورد سیاست امپریالیسم انگلوساکسون توضیح دادیم. در مورد اروپا به نظر نمی رسد وحدت نظری وجود داشته باشد. کشور یونان، قبرس، فرانسه به شدت با تحریکات ترکیه در ارمنستان و مرز ایران مخالفند زیرا ارامنه مهاجر ثروتمند در فرانسه از یک لابی قدرتمند در مجلس فرانسه برخوردارند که در کنار ارمنستان و مشروط در کنار ایران قرار دارند و توانستند نسل کشی ارامنه را در ترکیه به عنوان یک جنایت ضدبشری محکوم کنند. دولت روسیه تلاش دارد ترکیه را از ناتو جدا کند و به این جهت در مقابل برخی بلندپروازی های ترکیه تعامل به خرج می دهد، به آنها موشک های اس ۴۰۰ می فروشد و در پی ساختن دو نیروگاه هسته ای برای ترکیه است. ولی کاملاً آگاه می باشد که ترکیه متحدی مشکوک و غیر قابل اعتماد است. دولت پوتین با برگ ترکیه به بازی مشغول است.

روسیه از نفوذ ترکیه در آسیای میانه و قفقاز راضی نیست، زیرا ترکیه را همدست جهادبست های تروریستی می داند که در چین و سوریه فاجعه آفرینند و این حادثه آفرینی را می توانند در قفقاز و آسیای میانه با حمایت از تروریست های جهادی صادراتی ادامه دهند. و از این گذشته روسیه متحد طبیعی ارمنستان است علیرغم اینکه در این اواخر از جانب امپریالیسم غرب تلاش شد از این کشور به عنوان پایگاهی علیه روسیه استفاده شود، ولی جنگ قره باغ و ناتوانی غرب در حمایت از ارمنستان تمام محاسبات غرب را برهم زد. روسیه و فرانسه در مورد برخورد به ارمنستان هماهنگی و نقاط مشترک فراوان دارند. به نظر می رسد که قطع خط مرزی ایران با ارمنستان نیز منافع روسیه را نیز در خطر اندازد و روسیه حاضر نیست خطرات جنگی ادامه دار را در مرزهای جنوبی خود در قفقاز بپذیرد و بیشتر خواهان حل مسئله به شیوه دیپلماتیک و مسالمت آمیز است. به این جهت ترکیه و اسرائیل با روسیه و فرانسه و در عین حال چین و هندوستان نیز روبرو هستند.

دول چین و هندوستان با هرگونه تفرقه افکنی قومی در ایران مخالفند، زیرا این ایجاد ناامنی و تجزیه ایران نه تنها

به مبادلات تجاری و دالان های راهبردی اتصال به اروپا صدمه می زند و آن را غیرممکن می سازد، حتی در درون کشور خود نیز وحدت ملی آنها را دستخوش تحولات در منطقه خواهد کرد. راه ابریشم به بن بست می رسد و از طرف دیگر ارتباط زمینی هند به اروپا از طریق ایران قطع می گردد و در این قمار سیاسی پاکستان برنده بوده و دست بالا را خواهد داشت. امنیت ایران برای هند و چین، روسیه از ارزش بالایی برخوردار است، این است که این ممالک در این مبارزه کنونی علیرغم اینکه هرکدام منافع دراز مدت خود را در نظر دارند، متحدان سیاسی و استراتژیک ایران به حساب می آیند و در مقابل عربستان سعودی، قطر، امپریالیسم

انگلوساکسون، صهیونیسم و پان عثمانیسم در کنار ایران ایستاده اند و مخالف تغییر جغرافیای سیاسی منطقه هستند. وضعیت بغرنج کنونی در منطقه ناشی از گوناگونی قومی و تضادهای های فراوان با درجه بندی های تأثیرات متفاوت است. ایران باید برآیند تأثیرات این نیروها را برای حفظ منافع ملی ایران در نظر بگیرد. صهیونیسم، وهابیسیم، پان عثمانیسم جریان هایی نیستند که دارای آینده ای باشند. نقش آنها موقتی و مخرب است. ترکیه با سیاست دشمنانه، مخرب و ماجراجویانه خویش در درجه نخست به مردم برادر ما در ترکیه صدمه می زند.

ایران باید از تمام امکانات خویش برای آزاد نگهداشتن این شاهراه و شریان سیاسی - اقتصادی استفاده کند. اپوزیسیون ایرانی خودفروخته و ستون پنجم صهیونیسم، امپریالیسم و پان عثمانیسم با هر حرکتی که در جهت منافع ملی ایران و مغایر با حقارت پرستی و خودتحقیری باشد مخالفند. ولی مردم ایران از هویت ملی خویش و از مرزهای تاریخی خود دفاع خواهند کرد. دوستی خلق های منطقه پایدار خواهد ماند ولی رژیم های توسعه طلب، ماجراجو، مخرب، نفرت پراکن، نژادپرست و خودکامه پایدار نیستند. *

از کمک های ارسالی سپاسگزاریم

رفیقی از هامبورگ ۲۵۰ یورو

رفیقی از مونیخ ۱۰۰ یورو

رفیقی از فرانکفورت ۵۰ یورو

رفیقی از هامبورگ ۲۵۰ یورو

رفیقی از پاریس ۱۰۰ یورو

رفیقی از سوئد گوته بورگ ۴۰ یورو

در اهمیت دیکتاتوری پرولتاریا

«مساله دیکتاتوری پرولتاریا دارای آن چنان اهمیتی است که هر کس آنرا نفی سازد و یا آنرا لفظاً قبول داشته باشد، نمی تواند عضو حزب سوسیال دموکرات باشد.» (کاریکاتوری از مارکسیسم و در باره «اکونومیسم امپریالیستی» و. ا. لنین. نشریه شماره ۶۲ - حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران ص - ۷۴)

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!

تئوری سازی ... دنباله از صفحه ۸

جایگزین انقلاب می کرد.

آقای حفیظ الله امین، رئیس جمهور وقت افغانستان که بعداً متهم به جاسوسی برای سازمان سیا شد، بعد از روی کار آمدن با کودتا بر ضد رئیس جمهور کودتائی قبلی آقای نورمحمد تره کی «رفیق» و رقیب سابق هم حزبی، در پرسش خبرنگار نشریه آلمانی «دی سایت» (Die Zeit) که پرسید: منظورتان از قوماندان (کماندانت - فرمانده) انقلاب کبیر ثور و مدل انقلاب شما کدام است، پاسخ داد:

«به عقیده من انقلاب افغانستان مدل جدید انقلاب پرولتری است که قدرت سیاسی را از استثمارگران بدست طبقه کارگر منتقل کرد که در راس آن حزب طبقه کارگر یعنی حزب دموکراتیک خلق قرار دارد. قبلاً در یک جامعه فئودالی چنین انقلابی صورت نگرفته است. بنابر این یک مدل جدید انقلاب در جامعه‌ای که مناسبات فئودالی مسلط بود، می‌باشد که قدرت را از طبقه استثمارگر به طبقه استثمار شده که دوست و متحد تمام زحمتکشان می‌باشد انتقال داد.»

تا آن زمان رویزیونیست‌ها نیز برای فریب طبقه کارگر از انقلاب اجتماعی صحبت می‌کردند ولی زمانی که رویزیونیسم به سوسیال امپریالیسم تحول یافت تئوری انقلاب اجتماعی نیز باطل شد و به رقابت کودتائی با امپریالیسم آمریکا در جهان بدل گردید.

کمونست‌ها بر این نظر بودند و هستند که تاریخ اجتماعات بشری تاریخ مبارزه طبقاتی است. تاریخی است که طبقات فرودست برضد طبقات حاکم به طور مداوم مبارزه کرده و به تحول مناسبات تولیدی موفق می‌شوند. از نظر کمونیست‌ها تاریخ را توده مردم، توده خلق می‌سازند. انقلاب اجتماعی کار توده مردم است و نه قهرمانان و یا گماشتگان اجنبی. انقلاب باید کار توده‌های مردم باشد زیرا یک بنای کهن را فقط می‌توان با دست پایگاه‌های اجتماعی در جامعه درهم کوبید و بنای دیگر بر ویرانه‌های آن و بازهم به دست خلق برپا ساخت و این مشارکت توده‌های خلق در انقلاب نه تنها برای درهم کوبیدن مناسبات کهن مهم است، بلکه برای حفظ آبی دستاوردهای انقلاب نیز از اهمیت ریشه‌ای برخوردار است. مردمی که انقلاب کرده و رهبران خود را به قدرت رسانده‌اند، حاضرند از جان و دل، از دستاوردهای انقلاب خود دفاع کنند و پشتیبان انقلاب هستند و به همین جهت نیز انقلاب در سراسر کشور پایگاه عینی طبقاتی دارد و متکی بر شعارهای تبلیغاتی پوچ نیست. این است مضمون آن مبارزه طبقاتی در اجتماع، که تاریخ را می‌سازد. تاریخ را مردم می‌سازند و نه گروه‌های منفرد و مسلح چریکی که از روی بی‌اعتمادی به مردم به خانه‌های تیمی پناه برده و خود را از مردم پنهان کرده و از تماس با آنها وحشت داشتند و دارند.

کمونست‌ها از نظر تئوری معتقدند که برای انقلاب اجتماعی باید شرایط عینی و شرایط ذهنی انقلاب که مربوط به تشدید تضادهای اجتماعی، برخوردهای طبقاتی، فقر و فلاکت، نارضایتی مردم... و درجه آگاهی و تشکلی‌پذیری آنها است آماده باشند. حتی وجود این دو مولفه بیان شده برای انجام یک انقلاب اجتماعی به دست توده مردم کافی نیست، باید یک وضعیت و بحران انقلابی که منجر به تهییج عمومی گشته و توده‌های خلق را به میدان بکشانند فراهم آید. زیرا کمونیست‌ها به مردم

و نیروی لایزال آنها اعتقاد دارند و انقلاب را محصول مبارزه‌ی هدایت شده مردم می‌دانند که قادر است کوه را از جا بکند و حکومت به قدرت رسیده را مورد حمایت توده‌ای قرار دهد. کمونیست‌ها اضافه می‌کنند که بالائی‌ها نمی‌توانند دیگر برای بقاء خود تلاش کنند و حکومت نمایند و پائینی‌ها نیز حاضر نیستند بقاء آنها را بپذیرند و یوغ آنها را بر گردن بگیرند.

رویزیونیست‌ها که در اصول مارکسیسم - لنینیسم تجدید نظر کرده‌اند راه میان‌بُر را برگزیده‌اند. آنها به خلق نیاز ندارند به «حزب خلق» نیاز دارند تا با رخنه‌گری در دستگاه دولتی و غضب مقام‌های استراتژیک در سر بزن‌گاه و بدون دخالت مردم به کودتای نظامی دست زده و قدرت سیاسی را به کف آورند. در فرهنگ رویزیونیستی مقوله کودتا به جای انقلاب قرار می‌گیرد و ماهیت آن بر اساس درجه نوکری به سوسیال امپریالیسم روس سنجیده می‌شود. این قدرت سیاسی به همان سادگی که به دست آمده به همان سادگی نیز از بین می‌رود. این قدرت سیاسی به یک باد هوا بند است.

طبیعتاً یک قدرت کودتائی دوام ندارد، زیرا بر مردم متکی نیست. به این جهت یک قدرت کودتائی که ناشی از بی‌اعتنائی به مردم، بی ارزش دانستن آنها و بی‌اعتباری حق تعیین سرنوشت مردم است، به زودی با یک قدرت و قدرقدرت کودتائی دیگر و یا با کودتای رقیبش به امید رهایی از استیصال عوض می‌شود و آنجا که کار به بن بست می‌رسد تئورسین‌های رویزیونیسم تئوری جدید دخالت نظامی و حمایت از احزاب برادر را برای «توسعه سوسیالیسم» در چند کشور به میدان می‌آورند. تجاوز نظامی سوسیال امپریالیسم شوروی به افغانستان و اشغال آن کشور، ادامه همان سیاست کودتائی آنها است. هم کودتا، هم تجاوز و دخالت «کمونستی» و «بشردستانه» و هم دخالت «انقلابی» ساخته و پرداخته دست تئورسین‌های رویزیونیست است و با مارکسیسم - لنینیسم قربانی ندارد. بارها انگلس و لنین کمونیست‌ها را از صدور انقلاب و تازاندن آن برحذر داشته‌اند زیرا انقلاب تنها با شرکت توده‌های مردم برای تغییر بنیادی در جامعه و نهاد انسان‌ها صورت می‌گیرد و یک امر قانونمند و دیالکتیکی است و نه بر اساس نیت، رویاهای ذهنی و اختراعات مغزی بانپان آن. انقلاب محصول مشارکت توده‌ها در تعیین سرنوشت خویش است.

لنین در اثر داهیانه خود «کاریکاتوری از مارکسیسم و در باره اکونومیسم امپریالیستی» (از انتشارات حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران، حزب کار ایران (توفان)) در صفحات ۵۸ - ۶۶ توضیح می‌دهد که انقلاب سوسیالیستی و یا اجتماعی نمی‌تواند نتیجه عمل پرولتاریای متحد کشورهای باشد که به این هدف رسیده‌اند، زیرا کشورهای جهان در مراحل متفاوت تحول قرار دارند و از بالای سر واقعیات عینی نمی‌توان گذار به سوسیالیسم را انجام داد:

«انقلاب اجتماعی نمی‌تواند اکسیون متحد پرولتاریای تمام کشورها باشد تنها به این دلیل بسیار ساده که اکثریت کشورها و اغلب ساکنین کره زمین هنوز حتی به مرحله تکامل سرمایه‌داری نرسیده‌اند، یا فقط در آغاز این مرحله قرار دارند.»

لنین تشریح می‌کند که با تازاندن و صدور انقلاب که می‌تواند به نتایج خلاف و دشمنی با سوسیالیسم منجر شود، نمی‌شود سوسیالیسم را در کشور مستقر ساخت.

تازاندن و صدور انقلاب امری کمونیستی نیست:

«در کشورهای رشد نیافته، در کشورهایی که ما آنها را (در بند ۶ تزه‌ایمان) بویژه تحت «دوما» و «سوما» ذکر کرده‌ایم، یعنی در سر تا سر شرق اروپا و در کلیه مستعمرات و نیمه‌مستعمرات جریان به شکل دیگری است. در این جا هنوز، طبق قاعده کلی، ملت‌های ستمکش؛ جریان از نظر سرمایه‌داری رشد نیافته وجود دارند. برای چنین ملت‌هایی هنوز از نظر عینی وظایف ملی در مجموع آن و در واقع وظایف دموکراتیک، وظیفه سرنوشتی سلطه بیگانه، وجود دارد.

مشخصاً به عنوان نمونه این ملت‌ها، انگلس هند را با گفتن این که، این کشور می‌تواند علیه سوسیالیسم پیروزمند انقلاب نماید، مثال می‌زند، زیرا انگلس از آن «اکونومیسم امپریالیستی» مضحک که تصور می‌نماید که پرولتاریا با پیروزی در کشورهای پیشرفته می‌تواند همه جا ستم ملی را «با یک چرخش دست»، بدون اقدامات دموکراتیک معین از بین ببرد، بدور بود.

پرولتاریای پیروزمند، کشورهایی را که در آنها به پیروزی رسیده است، تجدید سازمان خواهد نمود. این امر به یک باره صورت نمی‌گیرد، و همچنین نمی‌توان با یک ضربت بر بورژوازی چیره گشت. بازهم مانند همیشه متعمق است، که چرا ما آنرا در رابطه با مساله ملی تأکید می‌کنیم.»

در همان اثر لنین در صفحات ۸۷ - ۸۹ از جنگ عادلانه کشور پیروزمند سوسیالیستی در مقابل بورژوازی که به کشور سوسیالیستی حمله می‌کند به دفاع برمی‌خیزد و این جنگ را عادلانه و مشروع می‌داند، ولی اضافه می‌کند که نمی‌شود چون همه ممالک جهان سوسیالیستی نیستند «جنگ سوسیالیستی» برای تسخیر آنها راه انداخت. این عمل بطور قطع نادرست است. کسی را با زور و شکنجه و سرکوب نمی‌شود به بهشت برد. طبیعتاً کشیشان اجتماعی که از ماوراء طبیعت دستور می‌گیرند این روش کار را تجویز می‌کنند:

«سوسیالیسم ابتدا در یک یا چند کشور پیروز خواهد شد و بقیه تا مدت زمانی در دوران بورژوازی و یا ماقبل بورژوازی باقی خواهند ماند. این امر ناچار نه تنها موجب اصطکاک خواهد گردید، بلکه بورژوازی سایر کشورها را وادار به کوشش مستقیم برای قلع و قمع پرولتاریای پیروزمند کشور سوسیالیستی خواهد نمود. در چنین مواردی جنگ از طرف ما مشروع و عادلانه است. این جنگ در راه سوسیالیسم یعنی در راه رهایی ملت‌های دیگر از قید بورژوازی است. انگلس که در برنامه مورخه ۱۲ سپتامبر سال ۱۸۸۲ خود به کائوتسکی، وقوع «جنگهای تدافعی» سوسیالیسم پیروز شده را صریحاً ممکن می‌شمرد، کاملاً محق است. منظور او همان دفاع پرولتاریای پیروزمند بر ضد بورژوازی سایر کشورها بود.

جنگ فقط زمانی غیرممکن می‌گردد که ما بورژوازی را نه تنها در یک کشور، بلکه در تمام کشورها سرنگون سازیم و بطور قطع بر آن غالب آئیم و از آن سلب مالکیت نمائیم. از نقطه نظر علمی سراپا غلط و کاملاً ضد انقلابی است اگر آنچه را که اتفاقاً از همه مهمتر است یعنی سرکوب مقاومت بورژوازی را - که دشوارترین کارها و در واقع انتقال به سوسیالیسم بیش از همه مستلزم مبارزه است - نادیده انگاریم یا روی آن سایه بپفکنیم. کشیشان «اجتماعی» و اپورتونیست‌ها همیشه برای خیالبافی در باره ... ادامه در صفحه ۷

قدر قدرتی امپریالیسم آمریکا در افغانستان درهم شکست

تئوری سازی ... دنباله از صفحه ۶

سوسیالیسم مسالمت آمیز آتیه آماده‌اند ولی فرق آنها با سوسیال دموکراتهای انقلابی اتفاقا در همین است...
لنن در بحث خود با کیوسکی تنها در یک مورد استثنائی به «تسخیر» کشورها آن هم به شرطی که تحمیلی نباشند اشاره دارد که سوسیالیسم در جهان به حدی از پیروزی رسیده باشد که بورژوازی ممالک کوچک بختی در مقاومت خویش در مقابل سوسیالیسم ندانسته و داوطلبانه تسلیم شوند. وی در صفحه ۷۴ همان کتاب می‌گوید:

«مساله دیکتاتوری پرولتاریا دارای آنچنان اهمیتی است که هر کس آنرا نفی سازد و یا آنرا لفظاً قبول داشته باشد، نمی‌تواند عضو حزب سوسیال دموکرات باشد. لکن نمی‌توان و نمی‌شود منکر این شد که در بعضی موارد استثنائی به عنوان مثال در دولتی کوچک که دولت بزرگ همسایه‌اش قبلاً انقلاب سوسیالیستی را انجام داده است، امکان دارد بورژوازی هنگامی که از بی‌نتیجه‌گی مقاومتش مطمئن گردد و ترجیح دهد که جان خود را نجات دهد، به طریق صلح آمیزی تحویل دهد.»

با تئوری تازاندن انقلاب و پیریدن از روی مراحل تکامل یک جامعه و «سوسیالیسم تحمیلی» آتوقت ما با فاجعه افغانستان روبرو می‌شویم. بگذریم از اینکه این تجاوز شوروی به افغانستان ربطی به مارکسیسم ندارد و تنها تلاش می‌شود با ادبیات مارکسیستی ماهیت استعماری آن را مطهر ساخت. سخنان ما تنها برای افشاء سیاست‌های امپریالیسم شوروی می‌باشد که از این ادبیات آتیم به غلط و برای فریب افکار عمومی استفاده می‌کند. تجاوز به افغانستان توسط شوروی برای نفوذ در پاکستان و دست یابی به اقیانوس هند و کسب یک موقعیت استراتژیک بهتر در رقابت با ابرقدرت آمریکا بود. این تجاوز مورد تأیید و حمایت کامل هندوستان که خود به تجزیه پاکستان دست زده بود، قرار داشت. این تجاوز حکم اقدام گورکنی را داشت که گور خود را کند و مورد نفرت خلق‌های جهان و از جمله خلق افغانستان قرار گرفت. شوروی هنوز هم در افغانستان به جز در نزد عمال سابق در لباس «خلق» و «پرچم» منفور است و کوچکترین پشتوانه مردمی ندارد. از همین جهت نیز روزیونیست‌های دیروزی همدست شوروی، امروز نیز حاضر نیستند بر فرار مفتضحانه آمریکا و پایان اشغال افغانستان از چنگ امپریالیسم آمریکا صحنه گذارند، زیرا بیان واژه اشغال، تجاوز و اشغال افغانستان از جانب ارتش روزیونیست‌ها، این واقعیت را به اذهان متبادر می‌کند که این حامیان اشغال و تجاوز- نظیر حزب توده ایران- نیز روزی گماشتگان مسکو بوده‌اند.

روزیونیسم که دشمن مارکسیسم - لنینیسم است در تمام زمینه‌های سیاسی مشابه در کنار امپریالیسم قرار می‌گیرد زیرا بیهوده می‌کوشد گذشته خویش را به هر قیمت تظہیر کند و برای آن توجیه بیافریند و این تلاش نافرجام هر روز آنها را بیشتر به منجلاب خیانت نزدیک

می‌کند. ما این خیانت را در عراق در هنگام تجاوز آمریکا به این کشور دیدیم و امروز هم در افغانستان شاهد آنیم. حزب توده ایران به مثابه رهبر و همه زیر مجموعه‌های آن از جمله جریان‌های منحرف روزیونیستی چریکی در تمام این جبهه‌ها نقش حمایت از آمریکا و اظهار نگرانی از شکست و خروج آنها از افغانستان را ایفاء کرده است. «شعار مرگ بر طالبان چه کابل چه تهران» همان حمایت دلسوزانه از شکست مفتضحانه ارباب و پایان تجاوز به افغانستان بوده و در عین حال تمایل شرمگینانه به تجاوز آمریکا به ایران و اشغال سرزمین ما برای بیست سال آینده است.*

دادگاه‌های امپریالیستی ... دنباله از صفحه ۸

«ولت‌وخه» (Weltwoche)، «کافور» (KFOR-Kosovo) در گزارش محرمانه مورخ ۱۰ مارس ۲۰۰۴، این گروه را به عنوان «قوی‌ترین سازمان جنایتکار» در منطقه توصیف کرده و نوشته است که «راموش هارادینای» همچنین بر توزیع کمک‌های امدادی بشردوستانه نظارت کامل داشته و از آن به عنوان ابزار قدرت سوءاستفاده می‌نماید.

نام «راموش هارادینای» اغلب در مورد درهم‌تنیدگی جنایت سازمان یافته با سیاست مطرح می‌شود. روزنامه هفتگی سوئیس «ولت‌وخه» (Weltwoche) شماره ۴۳ سال ۲۰۰۵ به نقل از تجزیه و تحلیل سرویس اطلاعات فدرال (BND) کشور سوئیس در مورد جنایت سازمان یافته در کوزوو مورخ ۲۲ فوریه ۲۰۰۵ در مورد «راموش هارادینای» نوشت:

«ساختار خانواده در محیط «راموش هارادینای» خصوصیت طایفگی داشته و در منطقه «دچان» (Deçan) تمام طیف فعالیت‌های جنایی، سیاسی و نظامی که تأثیر بسزایی در وضعیت امنیتی کل کوزوو دارد، در برمی‌گیرد. این طایفه حدود ۱۰۰ عضو دارد و در قاچاق مواد مخدر، سلاح و تجارت غیرقانونی کالاها مشمول تعرفه‌های گمرکی دخالت دارد. همچنین ارگان‌های محلی دولتی را زیر نفوذ دارند»

بر اساس گزارشی در «برلینر سایتونگ» (Berliner Zeitung) که به تجزیه و تحلیل BND نیز اشاره شده است، طایفه خانواده به رهبری «راموش هارادینای» یکی از سه حوزه مورد علاقه جنایت سازمان یافته در کوزوو را کنترل می‌کند. وی در مقام فرماندهی منطقه‌ای خود «به ویژه در قاچاق سیگار، تجارت سوخت و اخاذی مشارکت داشت». طایفه وی در قاچاق مواد مخدر به اروپا دست داشته و همچنین تجارت جنایی خود را از طریق شرکت‌های بدلی در کشورهای غربی انجام می‌دهد. بر اساس تجزیه و تحلیل طبقه‌بندی شده محرمانه توسط «کافور» (KFOR-Kosovo Force)، وی همچنین در قاچاق اسلحه و اتومبیل‌های سرقتی و تجارت انسان با روسپی‌ها دست داشته است. وی به همراه برادرش توزیع وسایل امدادی بین‌المللی در کوزوو را کنترل و توزیع

می‌کند. از این گذشته وی بسیاری از صرب‌های را سرکوب کرده، شکنجه داده، به آنها تجاوز نموده و به قتل رسانده است. او با تجاوز وحشیانه به زنان جوان صرب و همچنین شکنجه و آوارگی فقرا، ضعیفان و سالمندان این هدف را دنبال می‌کند که خود را از «شر» سربازان و حتی ساکنان صرب در کوزوو رها کند.

در ماه مارس سال ۲۰۰۵ دادگاه کیفری بین‌المللی لاهه با فشار امپریالیسم اروپا و علیرغم مخالفت آمریکا، علیه «راموش هارادینای» اتهاماتی را مطرح کرد. وی تحت فشار اروپا و تضمین و حمایت آمریکا، خود را به دادگاه لاهه معرفی نمود و «بی‌گناهی» خویش را اعلام کرد. وی در بدو امر بازداشت شد، اما سه ماه قبل از شروع محاکمه با فشار آمریکا آزاد گردید. وی به کوزوو بازگشت و با اجازه رسمی دادگاه سازمان ملل متحد به فعالیت‌های «انسان‌دوستانه» سیاسی ادامه داد. با این حال، بر اساس الزام دادگاه «راموش هارادینای» مجبور بود تا برای مشروعیت بخشیدن به فعالیت‌های خود از موسسه (نماینده‌گی اداری موقت سازمان ملل متحد در کوزوو) UNMIK- United Nations Interim Administration) در پایان فوریه ۲۰۰۷، «راموش هارادینای» به زندان لاهه بازگشت. محاکمه وی در ۵ مارس در دادگاه لاهه آغاز شد. ... ادامه دارد

۱: توضیحاً اینکه این جنایات در زمان خودش بنا بر مصالح متجاوزان، جنایت محسوب نشد و تنها بعد از ریختن آب‌ها از آسیاب جنایت جنگی محسوب شد.



مقالات توفان الکترونیکی شماره ۱۸۳ مهر ۱۴۰۰

را در تارنمای توفان مطالعه نمائید!

توفان الکترونیک در اول هر ماه میلادی منتشر می‌شود!

امپریالیسم آمریکا باید خاک عراق و منطقه خاورمیانه را ترک کند!

دادگاه‌های امپریالیستی برای تحقق عدالت نیستند، ابزاری در جهت توسعه نیات شوم آنها هستند (۲)

برای یادآوری بازگردیم به مصاحبه خانم «کارلا دل پونته» با مجله «اشپینگل» که در طی آن گفتار زیر را بر زبان آورد: «مجله «اشپینگل»: آیا سیاستمداران آمریکایی دستورات خاصی به شما داده‌اند که درباره کوزووها تحقیق نکنید؟ «کارلا دل پونته»: خیر، در غیر این صورت میتوانستم علنی شکایت کنم. اما «مادلین آلبرایت» (Madeleine Albright)، که در آن زمان وزیر امور خارجه بود، تلفنی به من گفت: کارلا، دست به عصا باش، هوای «راموش هارادینای» (RamushHaradinaj) را داشته باشی، در غیر این صورت شورشهایی در کوزوو رخ خواهد داد».

حال خوب است که ما خوانندگان توفان را با این هیولا آشنا سازیم که قادر است در کوزوو شورش به پا کند تا ببینید که متحدان آمریکا در زمان تجزیه یوگسلاوی چه جنایتکارانی بودند و دادگاه‌های امپریالیستی چگونه به آنها برخورد کرده‌اند.

نخست مجرم و نه متهم را بشناسیم:

«راموش هارادینای» (Ramush Haradinaj) در روستائی در یوگسلاوی سابق در ۳ ماه مارس ۱۹۶۸ میلادی به عنوان پسر یک کشاورز به دنیا آمد و رشد کرد.

وی در زمان تجاوز ارتش ناتو به یوگسلاوی به علت جنایات غیرقابل کتمان که مرتکب شده بود توسط دادگاه بین‌المللی کیفری لاهه - که برای بررسی رویدادها در کشور یوگسلاوی سابق تشکیل شده بود - در بین مارس تا سپتامبر سال ۱۹۹۸ به جنایت علیه بشریت و جنایت جنگی علیه صرب‌ها و آلبانیایی‌ها در جریان جنگ کوزوو متهم شد. این جنایتکار ولی در ۳ آوریل ۲۰۰۸ از تمامی اتهامات وارده به صورت معجزه آسا تبرئه گردید. مآو قع جریان چگونه بود. وی در یک خانواده مسلمان به دنیا آمد و مدعی است که زندگی سکولار داشته و مسلمان نیست، توگوئی سکولاریسم فقط ناظر بر مخالفت با دین اسلام است و نه همه ادیان. در سخنرانی‌ای که وی در ۲۳ سپتامبر ۲۰۱۳ در دانشگاه کلمبیا در آمریکا برای جلب نظر اربابش ایراد کرد، با بی‌شرمی بیان کرد: «اعضای خانواده‌اش، نسل اندر نسل کاتولیک بوده‌اند و خود وی نیز اساساً نمی‌داند چرا و چطوری واقعاً مسلمان شده است». وی برای اثبات این ادعایش اضافه کرد که: «وی هرگز برای ادای نماز یا هر چیز دیگری - منظور شحتما قضای حاجت بوده است - به مسجد نرفته است. او وابستگی مذهبی «اجباری» خود به اسلام را به زمان حکومت عثمانی در آلبانی باز می‌گرداند».

جنایت سازمان یافته و رسوایی

«راموش هارادینای» در ماه مه سال ۲۰۰۰، با سربازان روسی در یک محل ایست بازرسی KFOR درگیری پیدا کرد. سربازان روسی یک اسلحه تهاجمی سوئیسی را در صندوق عقب ماشین وی کشف کردند و می‌خواستند او را دستگیر کنند. وی در ۷ ژوئیه ۲۰۰۰، به همراه تعدادی از مریدان خود برای آشوب و راه‌زنی به سمت ملک رقیب آلبانیایی-کوزوویی خود راه افتاد. حضور وی در منطقه تحت نفوذ رقیب منجر به تیراندازی و پرتاب نارنجک دستی شد. در مورد علل درگیری نظریات گوناگونی ابراز شده است. بر اساس نسخه‌ای که توسط موسسه برای گزارش جنگ و صلح در لندن منتشر گردید (Institute for War and Peace Reporting) یکی از دلایل این بود که طایفه رقیب می‌خواستند جویا شوند اجساد افراد مجروح و مفقود فامیلشان به دست طایفه «هارادینای»‌ها در کجا دفن شده‌اند. این امر موجبات خشم «راموش هارادینای» را فراهم کرد. بر اساس گزارش مجرمانه دیگری مورخ ۲۹ دسامبر ۲۰۰۳ که توسط خدمات اطلاعاتی سازمان ملل متحد (Central Intelligence Unit - CIU) منتشر شده است، گویا اختلاف بر سر تجارت مواد مخدر بوده است. «راموش هارادینای» به این خانه حمله کرده زیرا گویا آنها در تجارت مواد مخدر رقیب وی محسوب می‌شده‌اند. به گفته خدمات اطلاعاتی سازمان ملل متحد (CIU)، وی می‌خواست ۶۰ کیلوگرم کوکائین را که احتمال نگهداری‌اش را در نزد آنها می‌داده است، سرقت کند. چنین گزارشی را نیز قبلاً یک روزنامه سوئیسی به نام (Weltwoche) منتشر کرده بود. در هر صورت، «راموش هارادینای» در تیراندازی مجروح شد و مجبور به فرار گردید. ولی یک هلیکوپتر آمریکائی که ظاهراً ناظر بر اوضاع بود، وی را فوراً به اردوگاه نظامیان آمریکایی برد و از آنجا برای درمان بیش‌تر، وی را به بیمارستان نظامی ایالات متحده در شهر «لندزهوت» (Landstuhl) در آلمان در ایالت باواریا منتقل کرد. به این ترتیب معلوم می‌شود که نظامیان آمریکائی نیز نسبت به سرنوشت ۶۰ کیلوگرم کوکائین بی‌تفاوت نبوده‌اند. در خاتمه مقامات آمریکایی متهم می‌شوند که در جریان تحقیقات سازمان ملل در مورد این رویدادها دخالت کرده‌اند که طبیعتاً عواقبی برای آنها نداشت. بر اساس گزارش نشریه سوئیسی ... ادامه در صفحه ۷

Workers of all Countries, unite!

Toufan

توفان

Central Organ of the Party
of Labour of Iran

No. 260 November 2021

تئوری سازی برای کودتا، تجاوز و اشغال توسط سوسیال امپریالیسم شوروی

تکرار تاریخ را ما در افغانستان شاهدیم. سوسیال امپریالیسم شوروی با تجاوز به این کشور و تقویت عوامل دست‌نشانده‌اش در افغانستان فاجعه‌ای را در پایان دهه هفتاد میلادی موجب شد که تبعاتش تا به امروز مردم افغانستان را زجر می‌دهد.

در افغانستان نخست به یاری عوامل شوروی، داود خان بر ضد نظام پادشاهی افغانستان محمد ظاهرشاه کودتا کرد و وی را به تبعید فرستاد. وقتی داود خان نیات روس‌ها را برآورده نکرد به دستور برژنف با دست قره نوکر روسیه نورمحمد تره‌کی از رهبران «حزب دموکراتیک خلق» که اغلب از قومیت پشتون بودند، دست به کودتای نظامی برضد داود خان زد و این متحد سابق خویش را همراه همه افراد خانواده به قتل رسانید. حال عمال روس‌ها که در «حزب دموکراتیک خلق» افغانستان تجمع کرده بودند با یک کودتای روسی بر سر کار آمدند و از همان بدو امر آقای تره‌کی این کودتای روسی را «انقلاب» نامید. آنوقت اندیشمندان روزیونیست‌های روسی راه افتادند تا بر نظریات لنین مقوله اختراعی «کودتای انقلابی» را نیز برای پیروزی «سوسیالیسم» به طور همزمان در چند کشور بیفزایند. از آن تاریخ زنگ خطر انجام کودتاهای نوع روسی که از بالا جای قدرت خلق را بگیرد و انقلاب را به گور بسپارد در جهان طنین افکن شد. این یکی از دستاوردهای شوم روزیونیسم در جهان بود که «کودتا» را ... ادامه در صفحه ۶

P.O. Box 1138

D64526 Mörfelden-Walldorf

E-Mail: toufan@toufan.org

Internet: www.toufan.org

Internet: www.toufan.de

Postbank Hamburg

BIC: PBNKDEFFXXX

Bank Account No.: 2573 3026 00

IBAN: DE70 2011 0022 2573 3026 00

سخنی با خوانندگان نشریه توفان

نشریه‌ای که در دست دارید، زبان مارکسیست - لنینیست‌های ایران است. «توفان»، نشریه «حزب کار ایران»، حزب طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساترشدن به یاری همه کمونیست‌های صديق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی برسانید، زیرا ما تنها به اتکاء بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت‌ها، هر چند هم جزئی باشند، نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید.

دست امپریالیسم و متحدانش از ایران کوتاه باد!